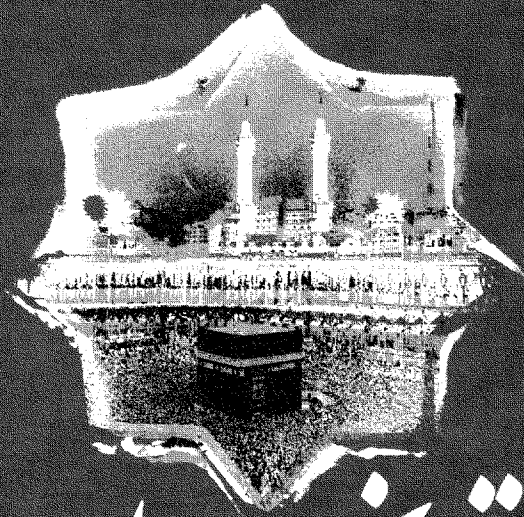
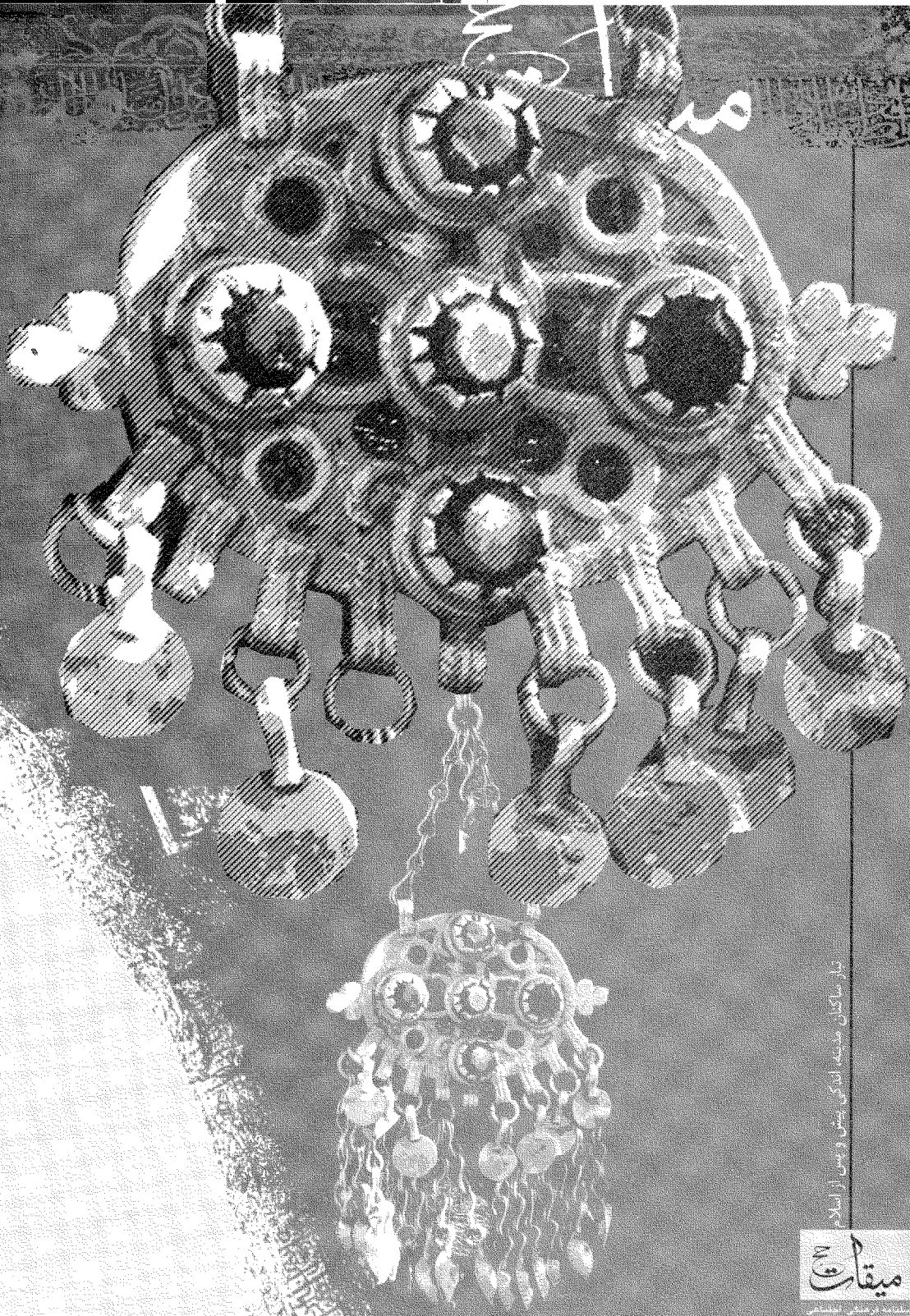


۲۷



تاریخ و رجال



تار ساکنان حیدرآباد، انڈیا، ۱۹۸۰ء

میتا

انٹرنیشنل ایڈیٹوریل گروپ
پرائیویٹ لمیٹڈ

تبار ساکنان مدینه اندکی پیش و پس از اسلام

عبدالله عبدالعزیزین ادریس / هادی انصاری

● یهود

خدمت می کرده اند. آنان در تیما و دیگر موقعیت‌های حجاز و نیز در یثرب سکونت گزیدند.^۲ با توجه به این که در اخبار نوشته شده‌ای که دربارهٔ نبونید وجود دارد، هیچ گونه اشاره‌ای به وجود یهودیان در لشکر او و یا سکونت دادن آنان در این دو سرزمین نشده است.^۳ در صورتی که این روایت درست باشد، شاید آنان تعدادی اندک بوده و نقش مهمی در آن لشکر را ایفا نمی کرده اند.

همچنین اشاره شده است که تعدادی از لوح‌های نبطیان در حجر و در نقاط دیگر از سرزمین نبط، نام‌های عبری به دست آمده است که اشاره می‌کند صاحبان آنان از یهود بوده‌اند.^۴ این نوشته‌ها به قرن نخست میلادی (تا سال ۳۰۷) باز می‌گردد.^۵

با وجود پناهندگان یهودی در سرزمین عرب، طبیعی به نظر می‌رسد که بعضی از

آیا یهودیان مدینه از بنی اسرائیل بوده‌اند و یا عرب‌هایی بودند که بر دین یهود گرویدند؟ گمان نمی‌بریم به آسانی بتوان به اطلاعاتی دست یافت که حقیقت وجود و تبار آنان در مدینه، در دوران کهن را نشان دهد؛ زیرا بررسی در این زمینه نیاز به متن‌های تاریخی روشن و قابل اعتماد دارد که بررسی کننده، در آن به تجزیه و تحلیل بپردازد، در حالی متأسفانه در این زمینه اطلاعات و اسنادی در دست نیست.^۱ لیکن باز این حقیقت نمی‌تواند ما را از اشاره به موارد خلاف در منابع، راجع به ریشهٔ یهود و چگونگی فرود آمدن آنان در یثرب باز دارد. برخی از تاریخ نگاران معاصر گفته‌اند: یهود از جمله افرادی بوده‌اند که در سپاه نبونید، روزی که به تیما وارد شد،

آنان، که در قرن اول میلادی در فلسطین زندگی می‌کردند، به سوی بلندی‌های حجاز و به یثرب روی آورده باشند، این جابه‌جایی پس از دستیابی رومیان بر سرزمین شام و قتل و کشتار عبری‌ها به جانبداری از عموزادگان خود، صورت پذیرفت. یهودیان، سرزمین حجاز و یثرب را به علت دور از دسترس بودن رومیان انتخاب کردند.^۱ از سوی دیگر یهودیان، عرب‌های ساکن در محدوده شرق غربی Limes Arabics را خویشاوند خود به شمار می‌آوردند؛ زیرا آنان از نسل اسماعیل و ابراهیم بوده‌اند. بنابراین، آنان را از رَحِم خود به شمار می‌آوردند و آرزوی پذیرش دین حضرت ابراهیم علیه السلام، نیای عرب و یهود را داشتند.

در اینجا ضروری می‌دانیم اشاره کنیم که برخی از پژوهشگران معاصر، تمایل به آن داشته‌اند که رابطه یهود و عرب در حجاز و یثرب را به دوران‌های بس کهن بازگردانند و در این راستا، آنان این رابطه را به بیش از هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام یعنی پس از خروج بنی‌اسرائیل از مصر به فرماندهی حضرت موسی علیه السلام دانسته‌اند.^۷ قوم یهود - به هنگام پیشروی به سوی فلسطین و شام - همگی - رنج و سختی فراوانی را تحمل کردند.^۸ شاید به علت عدم توانایی به بازگشت به سوی مصر، گروه‌های اندکی از آنان، که در جستجوی امنیت و سلامتی و رفاه بوده و برای فرار از سختی‌های زندگی و کمبود توشه‌ای که در دسترس داشتند، نظیر (خیار و

هندوانه و تره و پیاز و سیر)^۹ پناه به سوی حجاز را ترجیح دادند. آنان شکایت خویش را، هنگام عبور از صحرای سینای خشک و بی حاصل، با حضرت موسی علیه السلام در میان گذاشتند.^{۱۰} از سوی دیگر در آن هنگام منطقه حجاز و اغلب بخش‌های جزیره العرب از پردرخت‌ترین سرزمین‌های خداوند به شمار می‌آمد.^{۱۱}

برخی از شرق‌شناسان اشاره کرده‌اند که قبایل عبری، در سال ۱۲۵۵ ق.م. در هجرت خود از مصر، به سوی فلسطین در سینا و نفوذ توقف کردند و حضرت موسی علیه السلام با زنی عرب، که خدایی بیابانی و سنگدل به نام یاهو را عبادت می‌کرد، ازدواج نمود. این خدا همانی است که پس آن، «یهوه» خوانده شد.^{۱۲}

از این روایت، چنین برمی‌آید که در دوران حضرت موسی علیه السلام ارتباطی عمیق میان یهود و عرب وجود داشته، که در آن هنگام، جابه‌جایی برای دستیابی به چراگاه‌ها - چه در صحرای جزیره العرب و یا در صحرای سینا - در نهاد آنان قرار داشته است. دیدگاه آنان به فلسطین چنان بود که این منطقه در امتداد طبیعی حجاز قرار داشته و در نتیجه طبیعی بود که ساکنین این دو منطقه با یکدیگر روابطی داشته باشند.^{۱۳}

پی‌گیری روایات تاریخ‌نگاران مسلمان درباره پیوند یهود با مردم مدینه نیز آشکار می‌سازد که آنان نیز این جماعت را به دوران حضرت موسی علیه السلام باز می‌گردانند. آنان این

پیوند را به عوامل سیاسی و گناه دینی^{۱۴} ارتباط می دهند. برخی از تاریخ نگاران عوامل سیاسی را قدرتمند شدن عمالیک ساکن در یثرب و جحفه در سرزمین حجاز عنوان کرده اند. عمالیک در این هنگام دست به حمله های فراوان و پی در پی بر بنی اسرائیل در شام زدند؛ به طوری که آنان را ناگزیر ساخت که به حضرت موسی علیه السلام شکایت برند. از این رو، حضرت لشکری را مهیا ساخت و فرمان داد که همگی آنان را کشته و هیچ فردی را زنده نگذارند. لشکریان نیز چنین کردند و تنها در این میان، فرزند پادشاه آنان، که ارقم خوانده می شد را زنده نگاه داشته، سپس به شام مراجعت کردند که در این هنگام حضرت موسی علیه السلام در گذشته بود.

بنی اسرائیل به آنان گفتند: شما سرپیچی کرده و از فرمان موسی روی گردانیده اید، پس ما شما را پناه نمی دهیم. لشکریان گفتند: ما نیز به همان سرزمینی که بر آن غلبه کردیم، باز می گردیم. آنگاه به سوی یثرب باز گشتند و در آن سکونت گزیدند و زاد و ولد کردند.^{۱۵} اما برخی دیگر، عامل مذهبی را در این ارتباط و پیوند دخالت داده و گفته اند: هنگامی که حضرت موسی علیه السلام با گروهی از بنی اسرائیل حج گزارد و در راه بازگشت از مدینه عبور کردند. این شهر را مطابق با ویژگی هایی که درباره پیامبر آخرالزمان در تورات آمده بود، دیدند. گروهی از آنان تصمیم به سکونت در آن گرفتند. از این رو، در موقعیت بازار بنی قینقاع فرود آمدند. سپس

گروهی از عرب ها به آن ها پیوسته و به کیش آنان درآمدند.^{۱۶} در کنار آن، روایات دیگری، از برخی تاریخ نگاران اسلام و جز این ها در دست است که اشاره می کنند فرود آمدن یهود در حجاز به دوران نبوخذ نصر یا بخت نصر باز می گردد. او هنگامی که به فلسطین آمد، گروهی از یهودیان به سوی وادی القری و خیبر و تیماء و یثرب گریختند و تا ظهور اسلام در این مکان ها سکونت داشتند.^{۱۷}

آیین یهود در میان عرب ها راه یافت،^{۱۸} از آن جمله میان قبیله حمیر و بنی کنانه و بنی حارث و کنده^{۱۹}، و غسان^{۲۰}، و بلی^{۲۱} و از اوس و خزرج^{۲۲} نیز گروهی این آیین را اختیار کردند. درباره اختیار کیش یهود از سوی اوس و خزرج اشاره شده است؛ زنی که فرزندش زنده نمی ماند، با خود عهد می بست در صورتی که فرزندش زنده بماند، او را به کیش یهود در آورد.^{۲۳} این مطلب اشاره به آن دارد که یهودیت در میان اوس و خزرج رواج نداشته و پذیرش آن نیز از روی رغبت و خرسندی نبوده است. از این رو، ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که دیدگاه عرب نسبت به پذیرش آیین یهود با بدی و ستم همراه بوده است، تا آنجا که یهودی شدن برابر با هلاک گردیدن بوده است. به این معنا که مادر ترجیح می داده فرزندش زنده بماند حتی اگر یهودی باشد! به بیانی دیگر یهودی شدن فرزندش بهتر از مرگ او بوده است! البته این نمی تواند وجود گروه های اندکی از میان قبایل عرب را که با داشتن اهداف سیاسی

ویژه‌ای آیین یهود را پذیرفته باشند؛ مانند کعب بن الاشرف، که از قبیله طی به شمار می‌آمد، سپس شخصی از بنی نهبان که پدرش به مدینه آمد و با بنی نضیر پیمان بست و سپس در میان آنان به مقام والایی دست یافت و با زنی از آنان ازدواج نمود.^{۲۴}

همچنین در این میان می‌توان جبل بن جوال بن صفوان بن بلال ذبیانی ثعلبی را نام برد که از بنو قریظه بود.^{۲۵} و حی بن اخطب که از بنی نضیر به شمار می‌رفت.^{۲۶} گروهی او را در نسب عتیبه به حارث بن شهاب بن حدی تمیمی، قهرمان عرب دانسته‌اند.^{۲۷}

به نظر می‌رسد که در این میان یهودی شدن گروهی نیز وجود داشته است. این اتفاق در فاصله زمانی میان دو قرن چهارم و پنجم میلادی صورت گرفته است.^{۲۸} اشاره شده است که مردم یمن همگی آیین یهودی را پذیرفته و آن را دین رسمی خود به شمار می‌آوردند.^{۲۹} همچنانکه گروهی از بنی حارث بن کعب و جمعی از غسان و جماعتی از جذام به این کیش درآمدند.^{۳۰}

از آنچه گذشت چنین به دست می‌آوریم که شهروندانی عرب وجود داشته‌اند که به آیین یهود درآمده و گروه‌های خاصی را تشکیل می‌داده‌اند. و این حقیقت ما را به این باور می‌رساند که یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر و برخی دیگر از یهودیان حجاز، خود عرب‌هایی بوده‌اند که آیین یهود را پذیرفته بودند.

و نیز در نسب بنو قریظه و بنی نضیر گفته شده که آنان تیره‌ای از جذام^{۳۱} بوده‌اند. و نیز اشاره

«ای جماعت یهود، از سرانجامی که پروردگار متعال از رنج و محنت نصیب قریش گردانید، پند گیرید و اسلام آورید؛ زیرا خود می‌دانید که من همان پیامبر برگزیده و فرستاده از سوی خداوند می‌باشم و این حقیقت را در کتاب خود و در عهدی که خداوند با شما بسته است، می‌بینید.»

شده که یهودی شدن افراد و قبایل یادشده، در دوران عاد؛ یعنی دوران سمؤال^{۳۳} اتفاق افتاده است. سمؤال همان شخصی است که دارای روابط دوستانه با امرؤالقیس کنندی بوده و در فاصلهٔ قرن پنجم و ششم میلادی می زیسته است.^{۳۳}

اگر گفته‌های پیشین دربارهٔ نسب بنوقریظه و بنی‌نضیر تا بنی‌اسرائیل را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که آنان از فرزندان خزرج بن صریح بن سبط بن یسع بن سعد بن لاوی بن جبرین نحام بن عازربن عیزربن هارون بن عمران علیه السلام^{۳۴} می‌باشند.

در اینجا اگر تنها از بیان نسب خزرج بن صریح بگذریم، ملاحظه می‌کنیم که سایرین همگی دارای نام‌های یهودی بوده‌اند که طبیعتاً برخی از آنان نام پیامبران می‌باشد.

به نظر می‌رسد وجود نام خزرج در آغاز این نسب، نشان دهندهٔ آن است که اغلب نام‌های اولیهٔ آنان عربی^{۳۵} می‌باشد. که خود نشان دهندهٔ ارتباط آنان با خزرج و شاید نسب عربی آنان باشد و پذیرش نام‌های یهودی پس از نام‌های عربی بدین منظور بوده است که با ارتباط دادن نسل خود با پیامبران دینشان، اهمیت و احترام خویش را بالا ببرند.

در اینجا می‌گوییم که یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر، که در دورانی نه چندان دور به یثرب هجرت کرده بودند، پس از آمیزش با عرب‌های یثرب و تأثیرپذیری از آنان، نام‌های عربی را برای خود انتخاب کردند. در صورتی که این گفتار بر غیر آنان صحیح باشد، دشوار است به

یهودیان و یا بر هر امت دیگری که دارای قوام و اصول و دینی هستند، چنین باور داشت؛ زیرا یهودیان به هنگام فرود آمدنشان در یثرب، در اوج قدرت و برتری بودند.^{۳۶} در حالی که در آن هنگام عرب‌های جاهلی هیچ‌گونه قدرت و یا میراث مذهبی را با خود همراه نداشتند که بتوانیم بگوییم نام‌های خود را بر یهودیان تحمیل کردند.^{۳۷} همچنانکه - پس از آن - چه دربارهٔ یهودیان و یا نسبت به دیگر ملیت‌ها در دوران فتوحات اسلامی اتفاق افتاد.^{۳۸}

اشاره گردیده است که زبان عبری در نام‌گذاری بسیاری از سرزمین‌هایی که یهودیان در حجاز مورد سکونت خویش قرار دادند؛ همچون وادی بطحان مدینه، تأثیری آشکار داشته است. که این نامگذاری در عبری به معنای «اعتماد» است. همچنین وادی «مهزور» در مدینه به معنای «مجرای آب» و نیز کلمه اریس در زبان عربی و آرامی بر کشاورز کشت کار به کار برده می‌شده است. چاه رومه که عثمان بن عفان آن را از شخصی یهودی خریداری نمود، به معنای «چاه بالای منطقه»^{۳۹} می‌باشد.

از این مطلب چنین به دست می‌آید که نژاد یهود قدیم در حجاز، در نام‌گذاری بعضی موقعیت‌هایی که در آن‌ها فرود آمده بودند، مؤثر بوده‌اند، که این خود گواه بر تأثیرگذاری بیگانگان بر سرزمینی است که آن را از سوی خود اشغال کرده‌اند.

از دیگر گفته‌هایی که دربارهٔ عرب تبار بودن بنی‌نضیر و بنوقریظه از سوی سمهودی

عنوان شده، آن است که بنی قریظه خود ادعا می کردند که از نسل شعیب پیامبر می باشند و شعیب خود از بنی جذام به شمار می آمد.^{۴۰} در صورتی که این گفته درست باشد، شکی در عرب تبار بودن آنان وجود نخواهد داشت.

چنین به نظر می رسد که بنوقریظه و بنی نضیر و دیگران از آن ها، در هجرت به مدینه پیشگام بوده اند. در این باره سمهودی می گوید: هنگامی که رومیان بر شام غلبه یافتند، قریظه و نضیر و همدل به دنبال افرادی که در حجاز سکونت داشتند، از شام گریختند.^{۴۱}

بنی همدل از عموزادگان بنی قریظه و نضیر به شمار می آمده و از آنان نبودند بلکه نسب آنان به بالاتر از آن ها؛ یعنی بنی اسرائیل باز می گشته است.^{۴۲}

تاریخ به وجود بنی جذام در شام و حسمی^{۴۳} اشاره دارد و این که آنان دارای منزلتی ویژه و رهبری در میان عرب های شام را داشته اند.^{۴۴} اغلب آنان از مسیحیان به شمار می آیند.^{۴۵}

مسیحیت دین رسمی دولت روم به شمار می آمد. بنابراین، پذیرش دین مسیحی از سوی بنی جذام به معنای فرمانبرداری در برابر دولت روم بوده است.^{۴۶}

مطلبی که ملاحظه خواهیم کرد آنان را به سرپیچی و خروج بر دین رسمی دولت واداشت.^{۴۷} گواه دیگری که نشان از عرب تبار بودن بنی قریظه و بنی نضیر دارد، عدم پابندی آنان به عادات و رسوم یهودیان بوده است؛ زیرا یهود ادعای آن دارد که از نژادی پاک برخوردار بوده و می بایست از

خویشاوندی با ملیت‌های دیگر، غیر از یهود خودداری نماید. در حالی که می‌توان ملاحظه کرد که بنی قریظه و بنی‌نضیر از راه ازدواج با قبایل عرب، همچون بنی‌ذبیان ابن ثعلبه^{۴۸} و بنی‌تمیم^{۴۹} و بنی‌نیهان از طی^{۵۰} و کنده^{۵۱} خویشاوند گردیدند. از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم که عرب‌های یهودی شده، بر ارتباط نسبی خود با این دو قبیله یهودی و نه دیگر قبایل یهودی مدینه، اصرار ورزیده و خود را چه به صورت ازدواج و چه به صورت نسبی از آنان به شمار می‌آوردند.

این کشش و گرایش، طبیعی به نظر می‌رسد و در نتیجه اقتضای پیوند و رابطه نیرومند خونی میان آنان بوده و خود را همانند دیگر عرب‌ها پیوسته به یکدیگر دانسته و از همان تقالید و سنت‌های عربی پیروی می‌کردند. بسیاری از تاریخ‌نگاران مسلمان به هنگام سخن از برخی یهودیان منسوب به بنی‌قریظه نظیر عبدالرحمان بن زبیر بن یأطأ، این مطلب را مورد توجه خویش قرار داده‌اند؛ به‌طوری که ابن‌خیاط درباره او گفته است: او از بنی اسرائیل به شمار نمی‌آید.^{۵۲} این گفته تصویری را که پیش از این در آن گام برداشتیم، گواهی می‌نماید؛ زیرا در این راستا می‌گوییم میان یهود و بنی اسرائیل تفاوت وجود دارد چون کلمه یهود اشاره به نسب و دیانت با هم دارد، در حالی که مقصود از کلمه بنی اسرائیل، نسب اوست و نه چیز دیگر.

اما در مورد نسب بنی‌قینقاع، به نظر می‌رسد که آنان باقی مانده‌های تبار بنی اسرائیل بوده‌اند

و سکونت آنان در یثرب به پیش از میلاد باز می‌گردد. این بهره‌گیری را از آنچه پیش از این درباره فرود آمدن بنی اسرائیل در دوران حضرت موسی علیه السلام در یثرب بر ساکنین پیشین عرب آن، از عمالیق به دست می‌آوریم؛ زیرا در آنجا اشاره گردیده است که آنان در موقعیت بازار بنی‌قینقاع^{۵۳} فرود آمدند. این گونه اشاره، به همراه یاد کردن نام بنی قینقاع، ما را بر این پندار وامی‌دارد که آنان از نخستین ساکنان یهود مدینه به شمار می‌آیند. فرض بر این است که تغییر جایگاه آنان، امکان پذیر نبوده، نخست آن که هیچ گونه اشاره‌ای در تاریخ نسبت به تغییر گروهی آنان با هدف جابه‌جایی در موقعیت مسکن نشده است. دوم آن که محدود بودن موقعیت مسکونی مدینه به آسانی چنین امکانی را به دست نمی‌داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قبیله بنی قینقاع به عنوان صاحبان دانش و معرفت در میان یهود مدینه می‌نگریست. از این رو، هنگامی که حضرت ضروری دانست که برای تشویق یهودیان در پذیرش اسلام جلب محبت آنان را نماید، بنی قینقاع را در بازارشان گرد آورده، فرمود:

«ای جماعت یهود، از سرانجامی که پروردگار متعال از رنج و محنت نصیب قریش‌گردانید، پند بگیرید و اسلام آورید؛ زیرا خود می‌دانید که من همان پیامبر برگزیده و فرستاده از سوی خداوند می‌باشم و این حقیقت را در کتاب خود و در عهدی که خداوند با شما بسته است،

تبار ساکنان مدینه، اندکی پیش و پس از اسلام

می بینید»^{۵۴}

بنی قینقاع (از دیدگاه اقتصادی) نسبت به دیگر یهودیان یثرب، جایگاه پایین تری داشتند. پیشه آنان صنعت و زرگری^{۵۵} بود و این پیشه را عرب پست شمرده و از آن پرهیز می کردند.^{۵۶} در اینجا روایتی وجود دارد که می توان آن را معتبر به شمار آورد، و آن این که نسبت بنی قینقاع به بنی اسرائیل می رسیده است. این مطلب را در سخن مخیریق، که گفته شده، او از بنی قینقاع بوده است، در می یابیم.^{۵۷} او دانشمندی یهودی بود که اموال خویش را، که شامل هفت باغ بود، در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت و حضرت نیز آن باغ ها را صدقه قرار داد.^{۵۸} مخیریق در جریان جنگ احد حضور داشت و در آن جنگ به شهادت رسید. پیامبر خدا ﷺ درباره او فرمود: «مخیریق سگان دار یهود و سلمان سگان دار فارس و بلال سگان دار حبشیان است.»^{۵۹} و نیز گفته شده که حضرت فرمودند: «مخیریق بهترین یهود بود.»^{۶۰} پیامبر خدا ﷺ در اینجا نام مردانی را که اسلام اختیار کرده بودند، آورده و آنان را نسبت به نژاد و تبارشان معرفی کرده اند. در حالی که اگر قصد آن داشتند دیانت آن ها را عنوان نمایند، می فرمودند: مخیریق سگان دار یهود و سلمان سگان دار زردشتیان و بلال سگان دار مسیحیان است. پیش از این، اشاره کردیم که میان کلمه یهود (بدون الف و لام)، که منظور نسب^{۶۱} است و الیهود (با الف و لام)، که دارای دو صورت

است؛ یعنی هم به معنای نسب و هم دیانت،^{۶۲} تفاوت وجود دارد.

تعدادی از تاریخ نگاران مسلمان اشاره کرده اند که بنی قینقاع از نسل حضرت یوسف علیه السلام بوده اند.^{۶۳} در زبان و عادات بنی قینقاع، همانندی با سایر یهودیان یثرب دیده نمی شود که این ظاهراً به مجاورت دراز مدت آنان با قبایل عرب و نیز قطع رابطه آن ها با خویشاوندان یهودی خود در شام باز می گردد؛ به طوری که آنان بنی قینقاع را همانند خویش در عقیده نمی دانستند تا آنجا که آنان را یهودی به شمار نمی آوردند؛ زیرا تسلیم احکام تلمود نبودند.^{۶۴} عامل گوشه گیری یهود یثرب و دوری آنان از خویشاوندانشان در شام و کنار گذاشتن بسیاری از عادات و رسوم یهودیان را، در وضعیت هجرت آنان به جزیره العرب می بینیم. حال چه به دوران حضرت موسی علیه السلام^{۶۵} باز گردد و یا در دوران بخت نصر که سرزمین آنان را در شام مورد دستبرد و حمله قرار داد.^{۶۶} هجرت یهود به یثرب، با بروز اختلاف میان آنان و عموزادگان خود در شام همراه بوده است. این حقیقت را از سخن ابن شبه به هنگام اشاره به سفر حج حضرت موسی علیه السلام و هارون، به دست می آوریم. او می گوید: «حضرت موسی علیه السلام و هارون از مدینه عبور کرده و از یهود آن بیم داشتند. پس پنهانی از آن خارج گردیدند.»^{۶۷} صرف نظر از درستی این روایت، خود نشانگر آن است که هجرت یهود به مدینه، در نتیجه اختلافی بوده

که میان آنان و یهود شام به وجود آمده بود. در صورتی که این مسأله را نپذیریم، باید بگوییم که یهود مدینه، به علت در اقلیت بودنشان در سرزمین گسترده عربی، مصلحت خویش را در آن دیدند که به عنوان اقلیتی که دارای هیچ گونه پشتوانه خارجی نیستند، خود را در این محیط تازه، حتی به مقدار اندک تطبیق دهند تا این که در برابر عکس العمل ساکنان اصلی آن، که معمولاً با بیگانگان از خود نشان می دهند، در امان باشند.

اما در مورد روایتی که اشاره می کند هجرت یهود به یثرب بر اساس اعتقاد و ایمان آنها به ظهور پیامبری عرب بوده و در کتابشان نوید آن داده شده است که این پیامبر در نقطه‌ای از این سرزمین عرب، در دهکده‌ای که نخل^{۶۸} دارد، ظهور می کند، و یهود آرزوی دیدار این پیامبر را داشتند تا از او اطاعت و پیروی کنند،^{۶۹} ما را بر این می دارد که باور داشته باشیم یهود ایمان داشتند که این پیامبر به زودی در سرزمین عرب ظهور می کند و بدون شک - در نظر آنان - این پیامبر عرب بوده و یا حداقل به زبان عربی سخن می گوید. از این رو، آنان خود را آماده پذیرش او کرده و فرزندان خود را با عادات و تقالید عرب آشنا می ساختند تا این که بتوانند نزد پیامبر موعود، مقام و مرتبتی داشته باشند. این نرم خویی، دور از ویژگی‌های یهود به شمار می آید. دست برداشتن از سنت‌های خود و آمیزش با جنس غیریهود، مواردی است که ما را بر این اعتقاد قرار می دهد که بنوقریظه و

هجرت یهود به یثرب بر اساس اعتقاد و ایمان آنها به ظهور پیامبری عرب بوده و در کتابشان نوید آن داده شده است که این پیامبر در نقطه‌ای از این سرزمین عرب، در دهکده‌ای که نخل دارد، ظهور می کند، و یهود آرزوی دیدار این پیامبر را داشتند تا از او اطاعت و پیروی کنند

بنی نضیر ریشه عرب داشتند و همان است که اشاره گردید، آنان از قبیله جذام به شمار می آمدند.^{۷۰} همچنان که این عوامل انگیزه ورود گروه های عرب دیگری بوده است که به یهودیت در آمدند و در پایان به یثرب هجرت کردند.

به نظر می رسد سهل انگاری یهود یثرب و سرپیچی آنان از بعضی از احکام و دستورات تلمود^{۷۱} به همراه آشفتگی و ناآرامی وضعیت در شام، به علت دستیابی رومیان بر آن سرزمین و پراکنده ساختن عبری ها، همه موجب گردید که سرزمین یثرب مرکزی برای جذب یهود گردیده و آنان به بنی اسرائیلی هایی که در حجاز سکونت داشتند، پناهنده شوند.^{۷۲}

هجرت های اخیر یهودیان به یثرب، غالباً به صورت هجرت های محدود و یا به شکل خانوادگی بوده است؛ از این رو، هریک به دیگر قبایل یهودی پناهنده شده و با آنان هم مسکن می شدند. از آن ها می توان به بنی قسیص و بنی ناغصه و بنی همدل و بنی عمرو و بنو معاویه و بنو زعوراء و بنی زید اللات و بنی حجر و بنی ثعلبه و ساکنین زهره و بنی مرایه اشاره نمود.^{۷۳}

این گروه از قبایل عرب، یهودی شده به شمار می آمدند؛ زیرا نام های آن ها عربی بوده است. شاید قبایل یادشده در اصل یهودی بوده اند، لیکن تغییر نام و سنت های آنان با جریانی که بر بنی قینقاع اتفاق افتاده بود، یکی باشد. بنابراین، به این باور می رسیم که این

قبایل، ملیت یهودی داشته اند.^{۷۴} اطلاعاتی که از یهود مدینه در دست داریم، آن چنان نیست که ما را به آمار تقریبی آنان برساند، لیکن با این وضعیت، ما نباید متونی را که در این زمینه وجود دارد و تا حدی می تواند ما را با آمار تقریبی یهودیان در مدینه آشنا کند، نادیده بگیریم.

در مورد افراد بنی قینقاع ملاحظه می کنیم که افراد بالغ آن ها از مردان به حدود هفتصد می رسیده است.^{۷۵} با توجه به عدم آگاهی ما از تعداد زنان و فرزندان آن ها، چنین در نظر می گیریم که تمامی آن هفتصد نفر ازدواج کرده و به طور تقریبی برای هر زن و مرد، دو فرزند در نظر می گیریم. در این صورت می توان گفت که تعداد افراد بنی قینقاع به حدود دو هزار و هشتصد نفر می رسیده است.

همچنین آگاهی های ما از بنی قریظه در حدی نیست که بتوانیم آمار دقیق آنان را روشن سازیم. روایات متعددی وجود دارد که آنان ششصد یا هفتصد نفر بوده اند.^{۷۶} اغلب در باره آنان گفته شده: تعداد بنی قریظه میان هشتصد تا نهصد نفر بوده است.^{۷۷} تفاوت میان گفته ها اندک بوده و میانگین آن هفتصد و پنجاه نفر است چنانکه واقدی نیز تعداد آنان را در این حد دانسته است.^{۷۸}

طبق قاعده پیشین، برای دستیابی به تعداد زنان و فرزندان آن ها، چنین برآورد می کنیم که افراد بنو قریظه سه هزار نفر بوده اند.

اما در مورد تعداد مردان بالغ بنی نضیر، که یکی از قبایل سه گانه بزرگ یهود در مدینه به

شمار می‌آمدند، آمار دقیق نداریم، لیکن ابن الحاج، متنی را اشاره کرده که می‌توان به صورت تقریبی، از تعداد زنان و فرزندان بنی‌نضیر اطلاعاتی به دست آورد. نامبرده ضمن سخن درباره تبعید آنان از مدینه، آورده است: «آن‌ها به خیبر سپس شام و حیره حرکت کردند و زنان و کودکان و جز این‌ها را بر ششصد شتر سوار کرده بودند.»^{۷۹} این گفته، ما را بر این باور می‌رساند که تعداد آنان نزدیک به تعداد افراد بنی‌قینقاع بوده است.

چنین مشهور است که تبعید بنی‌نضیر پیش از حادثه خندق اتفاق افتاده است و در آن هنگام تعداد مسلمانان بالغ بر سه هزار مرد بوده است.^{۸۰} هنگامی که پیامبر ﷺ آنان را در محاصره قرار داد، عبدالله بن ابیّ به بنی‌قینقاع پیغام داد که آمادگی دارد با دو هزار نفر از مردان خود به قلعه‌های آنان وارد شوند و در کنار آنان قرار گیرند.^{۸۱} به نظر می‌رسد که عبدالله بن ابیّ قصد آن داشته با این حرکت، توازنی میان دو نیرو به وجود آورد تا با قدرت مسلمانان، که به سه هزار مرد جنگی می‌رسید، برابری نمایند.

اما درباره سایر یهودیان، آگاهی‌های دیگری نداریم جز آن که آن‌ها بیست و چند قبیله بوده‌اند.^{۸۲} بهتر است این سخن را بپذیریم که امت یهود در یثرب تنها در سه اجتماع قبیله‌ای بزرگ بوده که شامل بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنو قریظه می‌شده است. البته دور از گمان نیست که در معرض قرار دادن این تعداد از قبایل یهود، آن‌ها هم با این شمار فراوان، قصد

آن داشته‌اند که خود را در گروه‌های گوناگون بروز دهند و گستردگی و نفوذ قبایل خود را تنها به بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع و یا بنی‌نضیر که به فرمان پیامبر خدا ﷺ از مدینه اخراج گردیدند، محدود جلوه ندهند. از این رو، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که در آن هنگام در مدینه یهودیان زیادی بودند و شمار فراوانی از آنان به اسلام گرویدند و پیوندی با جامعه مدینه به وجود آوردند که از آن پس، بخشی از نیرو و بنیان آن شناخته شدند. این حقیقتی دور از گمان نیست؛ به ویژه آن که در پیمانی که پیامبر خدا ﷺ پس از هجرت در مدینه نوشتند، از نام تعدادی از یهود، که به تیره‌های اوس و خزرج منسوب بودند، یاد کرده است و آن‌ها را در میان امت، به همراه مؤمنان به شمار آورده‌اند.^{۸۳} یهودیان در یثرب در یک منطقه فرود نیامدند بلکه به صورت پراکنده سکنی گزیدند.

سمهودی به نقل از ابن زباله اشاره به سکونتگاه یهود در مدینه کرده و گفته است که همه آنان در زهره، که بزرگترین دهکده مدینه به شمار می‌آمده، سکونت اختیار کرده بودند.

بنی‌نضیر در وادی مدینیب، واقع در منطقه عالیه فرود آمدند و سکونتگاه‌هایی در آن برای خود ساختند. آن‌ها نخستین افرادی بودند که در عالیه، اقدام به حفر چندین چاه کردند و ثروتی از این راه به دست آوردند.^{۸۴} سپس برخی از قبایل عرب بر آن‌ها فرود آمده و با یکدیگر همکاری کردند و قلعه‌ها و خانه‌هایی

را در آن بنا نمودند و به ثروت‌هایی دست یافتند.^{۸۵} آنچه که سمهودی از بنای قلعه‌ها و خانه‌ها در بنی‌نضیر یاد کرده، در حقیقت پس از فرود آمدن برخی قبایل عرب بر آن‌ها بود و سبک آن ساختمان‌ها، نشان از روش ساخت و ساز عرب‌ها دارد.^{۸۶} به ویژه آن‌که اغلب قبایل عرب، که به بنی‌نضیر وارد شدند، مردمی از یمن؛ همانند بنی‌جزماء بودند که به جزمی شهرت داشتند^{۸۷} و بنی‌ایف و مرید از بلی و بنی‌معاویه بن حارث بن بهته بن سلیم از قیس عیلان^{۸۸}، و بنی‌ناغصه^{۸۹} به شمار می‌آمدند. بعید به نظر نمی‌رسد که عرب‌های مهاجر یاد شده، از یمن سبک ساختمان‌سازی خویش را به یثرب آورده و یا از روش عمومی آن پیروی کرده باشند.

همچنین آمده است که عمالیک نخستین گروهی بودند که در مدینه به کشاورزی پرداخته و نخلستان‌هایی به‌وجود آوردند و خانه‌ها و قلعه‌هایی را در آن، پیش از فرود آمدن یهودیان در شهر یثرب، به‌وجود آوردند.^{۹۰} از این مطلب می‌توان فهمید که عرب‌ها در مدینه، پیش از آمدن یهودیان، دارای آگاهی‌هایی در مورد بنای خانه‌ها و قلعه‌ها داشته‌اند و چنین نیست که برخی مبنای قلعه‌ها در مدینه و سایر شهرهای حجاز را تنها یهودیان نسبت داده‌اند. آنان چنین ادعا کرده‌اند که سرزمین‌های یادشده از سوی بسیاری از این عرب‌ها برای سکونت برگزیده نشده بود؛ زیرا بیشتر گروه‌های عرب در مکانی فرود می‌آمدند و سپس به مناطق دیگر کوچ



می کردند.^{۹۱} منطقه عالیه با شهروندان عرب و یهودش، چنان از متراکم شد که ناچار به توسعه به سوی غرب و جنوب غربی قبا گرفت. گروه‌هایی از آنان؛ مانند بنی قصیص و بنی ناغصه، با بنی انیف پیش از فرود آمدن اوس و خزرج بر آن‌ها، در قبا سکونت می کردند.^{۹۲} بنی قریظه در خانه‌های خود، در عالیه، واقع در وادی مهزور فرود آمدند.^{۹۳} برادران آن‌ها بنی هدل و بنی عمرو نیز با آنان همراه بودند.^{۹۴} بنی زعوراء در مجاورت مشربه ام ابراهیم^{۹۵} که دارای قلعه‌ای بودند، فرود آمدند.^{۹۶} اما بنی قینقاع که بنی زیداللات نیز میان آن‌ها به شمار می آیند سکونتگاه خود را در پایان پل بطحان (جسر بطحان) در ادامه عالیه قرار دادند. در آنجا بازاری از بازارهای مدینه قرار داشت. بنی قینقاع پس از پل، در سمت راست شخصی که از مدینه به سوی عالیه رهسپار بود، پس از گذشتن از پل، دو قلعه از آن خویش داشتند.^{۹۷} خانه‌های آنان تا قبا امتداد داشت.^{۹۸} همچنان که مردمانی از یهود در «شوط» و «عنابس» و «والج» و «زباله» تا «عین فاطمه» سکونت اختیار کرده بودند.^{۹۹} مردم ساکن در شوط قلعه‌ای به نام «شرعی» در اختیار داشتند. این قلعه در جنوب «ذباب» بود و از آن پس، در اختیار بنی چشم بن حارث بن خزرج اصغر، برادران بنی عبدالاشهل^{۱۰۰} قرار داشت. ساکنین «والج» نیز در کنار قنات، اطمی (قلعه‌ای) از آن خویش داشتند.^{۱۰۱} یهودیان، صاحبان ثروت و مقام بودند؛ زیرا که حاصلخیزترین زمین‌های مدینه را در اختیار

داشتند. این وضعیت زمینه را برای آنان فراهم ساخته بود که روح برتری و تکبر را بر دیگر عرب‌ها، که در کنار آنان می زیستند و هم پیمانشان بودند، داشته باشند.^{۱۰۲} اوس و خزرج پس از به دست آوردن قدرت در مدینه و ایجاد رابطه با آموزادگان خویش در شام، به عنوان پشتیبانان خود بر ضد قدرت یهود، اقدام به خوار و ذلیل کردن یهودیان نمودند.^{۱۰۳} از این رو، مالک بن عجلان، پس از کشته شدن پادشاه یهود «فطیون» خود برای جلب همیاری، رو به سوی شام نهاد.^{۱۰۴} به نظر می رسد این حادثه نزدیک به زمان هجرت بوده است. گواه ما بر این سخن آن است روایاتی که اشاره به شاهدان جنگ احد ندارد، فرزندان مالک بن عجلان را در جنگ بدر نام برده‌اند.^{۱۰۵}

غسانیان در شام به سرعت پاسخ تقاضای اوس و خزرج را داده و در این راستا لشکری به فرماندهی ابو جحیل به یرب گسیل داشتند.^{۱۰۶} که این سپاه در دامنه کوه احد فرود آمد و نیرویی را به سوی یهود فرستاد و سیصد و پنجاه نفر از افراد جنگجو و مبارز آنان را به قتل رسانیدند.^{۱۰۷}

با چیره شدن بر بزرگان و سرکردگان یهود، قدرت آنان رو به ضعف نهاد و نفوذشان از میان رفت تا آنجا که یهودیان خود هم پیمانان اوس و خزرج شدند!^{۱۰۸}

یهودیان بعد از آن که از به کار بردن زور بر ضد اوس و خزرج نا امید شدند، حیل گری و توطئه‌های خود را بر ضد دو قبیله یاد شده

آغاز نمودند و آنچه خواستند در این زمینه به مرحله اجرا درآوردند که در نتیجه این توطئه‌ها، جنگ‌های گسترده‌ای میان اوس و خزرج به وقوع پیوست و دو قبیله یادشده را به ضعف و سستی کشانید.^{۱۰۹} تا این که جنگ بعثت پنج سال پیش از هجرت به وقوع پیوست،^{۱۱۰} که این جنگ تمامی نیروی اوس و خزرج را فرسوده کرد؛ به طوری که ناگزیر به صلح گردیدند.^{۱۱۱}

یهودیان از صلح میان اوس و خزرج به شدت بیمناک شدند. پس از آن بود که ایمان خود به ظهور پیامبری تازه را به آگاهی آنان رسانیدند. یهودیان هیچگاه پیش بینی نمی کردند که اوس و خزرج پیش از آن‌ها از پیامبر اسلام پیروی کنند.^{۱۱۲} و به وسیله او، بر آن‌ها چیره شوند. لیکن پیشی گرفتن اوس و خزرج نسبت به یاری رسانیدن پیامبر خدا، محمد ﷺ و پیروی از او، یهود را به جبهه گیری در برابر حضرتش واداشت و آنان از ایمان و یاری او دست کشیدند. البته در میان آنان افرادی بودند که ایمانی راستین به محمد ﷺ آورده و مصالح دنیایی و یا شخصی، آنان را به تردید نینداخت؛ مانند یامین بن یامین،^{۱۱۳} و میمون بن یامین اسقف، ۱۱۴ و عبدالله بن سلام که خود اسقفی والاتبار بود ۱۱۵ و از روی ایمان و اعتقاد، اسلام را پذیرا شدند.

از داستان اسلام آوردن عبدالله بن سلام، می توان تصویری دقیق از زیربنای فکری یهود، زمان هجرت و شکل گیری اخلاق و

تجارتشان با عقاید و ایمانشان و خرج آن در راه مصالح شخصی و دنیایی را ترسیم نمود. اکنون متن یادشده را با استفاده از گفته تاریخ نگاران مسلمان از نظر شما می گذرانیم.

عبدالله بن سلام در این باره می گوید: چون خبر آمدن پیامبر خدا ﷺ را شنیدم و از ویژگی‌ها و نام و شکل ظاهر او و نیز زمانی را که در انتظار ظهورش بودم، آگاه شدم، در آن هنگام در قبا به سر می بردم و خوشحال بودم ولی در ظاهر سکوت اختیار کرده بودم تا این که پیامبر خدا ﷺ به مدینه قدم گذارد. هنگامی که خبر ورود ایشان را شنیدم، تکبیر گفتم. هنگامی که عمه‌ام صدای تکبیرم را شنید، گفت: اگر درباره موسی بن عمران خبری می شنیدی، بر آن نمی افزودی. گفت: در پاسخش گفتم: عمه! به خدا سوگند او برادر موسی بن عمران است و بر همان دینی برگزیده شده که موسی مبعوث شد. گفت: پس به سوی پیامبر خدا ﷺ آمده و اسلام را پذیرفتم.

سپس به سوی خانواده‌ام باز گشتم و به آن‌ها فرمان دادم که اسلام آورند و اسلام خویش را از یهود پنهان داشتم و گفتم: ای پیامبر خدا، یهود قومی دروغگو هستند. آنان اگر به اسلام آوردن من آگاهی یابند، مرا دروغگو خوانده، ذلیل می کنند.^{۱۱۶}

پیامبر خدا ﷺ به روحیه و طبیعت درونی یهودیان آگاهی داشت. از این رو، ملاحظه می کنیم هنگام تنظیم نظامنامه اجتماعی مدینه، یهود را در موقعیت مناسبی قرار داد تا این که



از راه دوستی و هم‌پیمانی با آنان و اقرار بر حقانیت دین و اموالشان، آنان را هدایت کرده و به سوی اسلام رهنمون سازد^{۱۱۷} و از آن‌ها جز رعایت بی‌طرفی در جنگ‌ها و یاری دادن یکدیگر، هنگامی که دشمن به شهر حمله کند، درخواست دیگری نداشت.^{۱۱۸} ابن اسحاق در این باره می‌گوید: میان آنان پیمان یاری به همدیگر بسته شد تا در برابر کسی که با اهل این پیمان درافتد بجنگند.^{۱۱۹}

تاریخ این صلح، حدود پنج ماه پس از ورود پیامبر خدا ﷺ به مدینه بود.^{۱۲۰} این قانون به صورت نامه یا نوشته‌ای بود از سوی محمد، پیامبر ﷺ با مؤمنان و مسلمانان از قریش و ثرب و هرکس که از آنان پیروی کرده و به ایشان پیوستند و همراه آنان ییکار نمودند. آنان جدا از

دیگر مردمان، امتی یگانه به شمار می‌آیند.^{۱۲۱} این فرمان، یهودیان را به تعهدی مالی، بیش از آنچه که مالیات پشתיبانی می‌نامیم، مجبور نساخت که آن را در هنگام جنگ به همراه مؤمنان انفاق می‌کردند.^{۱۲۲} و آن‌ها را با مؤمنان یک امت به شمار آورده و یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خویش باشند.^{۱۲۳} پیامبر خدا ﷺ به دلجویی از یهود پرداخت و در این زمینه به آنان فرمود: ایمان مسلمانان به خدا و پیامبرانش با اعتقاد آنان تفاوتی ندارد. در این راستا تا دو ماه پیش از بدر نماز خود را به سوی بیت المقدس می‌گزارد که از این پس رو به سوی کعبه نمود.^{۱۲۴}

طبری گوید: «به پیامبر خدا ﷺ اختیار داده شد که بر هر سو تمایل دارد، رو به سوی

آن نماز بگذارد، پس حضرتش بیت المقدس را برگزید تا از این راه، دل اهل کتاب را به دست آورد.^{۱۲۵} بیت المقدس شانزده ماه، قبله پیامبر خدا ﷺ بود و به هنگام نماز صورتش را رو به سوی آسمان می نمود، تا این که پروردگار صورت او را رو به سوی بیت الحرام گردانید.^{۱۲۶، ۱۲۷}

برخی معتقدند که انتخاب بیت المقدس به عنوان قبله گاه، پس از هجرت به مدینه، به فرمان پروردگار بود.^{۱۲۸} پیش از آن گروهی از مسلمانان، در روزهای نخستین پس از هجرت، رو به سوی کعبه شدن هنگام نماز را والا تر می پنداشتند.

در روایتی از کعب بن مالک آمده است: «ما به همراه حاجیان قوم خود، رو به سوی حج و نماز گزاردیم و دستوراتی آموختیم، و براء بن معرور، بزرگ و سرور ما نیز همراهان بود. او گفت: به خداوند سوگند، دیدم که این خانه؛ یعنی کعبه را در پشت سر خود قرار ندهم و به سوی آن نماز گزارم. گفت: پس پاسخ دادیم: به خدا سوگند پیامبر ما به ما چنین دستوری را نداده است. او به سوی شام نماز می گزارد و قصد آن نداریم که با او مخالفتی کنیم. کعب ادامه می دهد: پس هرگاه هنگام نماز می شد، ما رو به سوی شام نماز می گزاردیم و او رو به سوی کعبه می نمود.^{۱۲۹} لیکن دل های روحانیان یهود پر از دشمنی و حسد و کینه بود؛ زیرا پروردگار با انتخاب پیامبری از عرب، آنان را در جایگاه ویژه ای قرار داده بود.^{۱۳۰} در حالی که یهودیان خود را

پیامبر خدا ﷺ از آغاز هجرت به مدینه، سعی داشت یهودیان را بر پذیرش اسلام جذب کند و در این راستا از هیچ کوششی دریغ نمی کرد؛ زیرا آنان خود گروهی بودند که بعثت حضرتش را به اوس و خزرج پیش از مبعوث شدن پیامبر ﷺ نوید می دادند.

فرزندان خدا می‌شمردند.^{۱۳۱}

به نظر می‌رسد، یهودیان که خود چرخاننده زندگی اقتصادی و مالی در مدینه بودند، از این که می‌دیدند با افزایش مهاجرین به مدینه، که در میان آنان مردان بزرگی از اقتصاد و بازرگانی قریش و ثقیف وجود داشت، محوریت چرخاندگی در مدینه را از دست می‌دهند، دچار ترس و واهمه گردیدند. آنان هنگامی که احساس کردند پس از پیروزی جنگی و سیاسی در روز بدر، قدرت اجتماعی مهاجرین افزایش می‌یابد، واهمه بیشتری به دل راه دادند. از این رو، در موقعیت‌های بعدی، اقدام به نقض عهد و پیمانی کردند که میان آنان و پیامبر خدا ﷺ وجود داشت.^{۱۳۲}

یهودیان بدین وسیله قصد آن داشتند که آن مرکز را سست گردانیده و وضعیت آرام و رو به استحکام آن را، از راه به وجود آوردن شک و تردید در جامعه مدینه، متزلزل سازند. در این راستا، روش پیامبر ﷺ چنین بود که تا شخصی دشمنی خود را آشکار نساخته باشد، با او از در مخالفت در نیاید. از این رو، حضرت راه نرم‌خویی و ملایمت را در برابر یهودیان در پیش گرفت و آنان را با گواه‌های خودشان و نیز اشاره به آنچه که در کتابشان درباره پیامبری محمد ﷺ آمده بود، به سوی خداوند دعوت می‌نمود،^{۱۳۳} تا آنجا که خود در عبادت خانه‌های آنان، که «مدراس» نامیده می‌شد، حضور پیدا کرد و یهودیان را به سوی پروردگار دعوت نمود و به وسیله آنچه که در کتابشان وجود داشت، آنان را به گواهی

می‌گرفت.^{۱۳۴} لیکن یهودیان همچنان در گناه و کزراهی باقی ماندند، تا آنجا که خطر آنان، زندگی پیامبر خدا ﷺ را مورد تهدید قرار داد؛ به طوری که یاران پیامبر ﷺ از بیم صدمه رسانیدن به حضرتش، او را در حرکت کردن شبانه در مدینه تنها نمی‌گذارند.^{۱۳۵}

دشمنی آنان از تعدی به پیامبر خدا ﷺ گذشت و مسلمانان را نیز در بر گرفت، تا آنجا که مسلمانان را آشکارا مورد اهانت قرار می‌دادند.^{۱۳۶} آنان در این حرکت‌های پرخاش کننده، عبدالله بن اُبی را پشتوانه نیرومند خویش به شمار می‌آوردند.^{۱۳۷} از سوی دیگر آنان شجاعت وی را در میان قبایل یهود، زبان زد قرار می‌دادند.^{۱۳۸} اما تجربه و شناخت پیامبر ﷺ او را واداشت که با شتاب، مانع از پیشرفت مقصود آنان شود. بنابراین، بنی قینقاع را غافلگیر ساخت و آنان را به محاصره در آورد و چیزی نمانده بود که آنان را در ازای خیانت و نقض عهد و پیمانشان، قتل عام نماید.^{۱۳۹} لیکن وضعیت چنین اقتضا کرد که آن حضرت فرمان به تبعید ایشان به سوی شام صادر کند و سرانجام یهودیان بنی قینقاع در اذرعات^{۱۴۰} فرود آمدند. آنان مجبور شدند زنان و فرزندان خود را به همراه برده و ثروت و نیز سلاح‌های خویش را در اختیار پیامبر ﷺ قرار دهند.

پیامبر خدا ﷺ اجرای حکم یادشده درباره یهودیان را، پس از آگاهی از حقیقت دشمنی‌های یهود از سوی پروردگار، به مرحله

عمل در آورد. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...﴾^{۱۴۱} «کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.»

به طوری که اشاره شد، این آیه درباره یهودیانی است که در دوران پیامبر خدا ﷺ پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و هشدار می‌دادند، با عدم ایمان آنان به پیامبر و انکار وی، با این که نسبت به حضرتش آگاهی داشتند.^{۱۴۲} بنی‌نضیر نیز دچار اشتباه بنی‌قینقاع شده و با اعتماد بر عبدالله بن ابی، که مردی سست و منافق بود، پیمان و عهد خویش را شکستند و در قلعه‌های خویش، با امید از بهره‌گیری دوهزار نفر از جنگجویان وی، در برابر مسلمانان سنگر گرفتند.^{۱۴۳} لیکن سرانجام نیز آنان مجبور شدند دارایی‌های خود را بر شتران بار کرده و بدون بردن سلاح‌های خویش، به شام تبعید گردند.^{۱۴۴}

بنی‌قریظه، لشکر احزاب محاصره‌کننده مدینه را یاران خوبی برای خود برضد محمد ﷺ پنداشتند، از این رو، عهد خود را شکسته و با دشمنان مسلمانان پیمان بستند.^{۱۴۵}

پیامبر خدا ﷺ نقض پیمان از سوی بنی‌قریظه در وضعیت سخت و حساس راه، خیانتی بزرگ به شمار آورد و کیفر آنان را کشتن هفتصد و پنجاه جنگجوی آن تعیین کرد.^{۱۴۶} پیامبر ﷺ زنان و فرزندان آنان را زنده نگاه داشت و به‌عنوان اسیر مسلمانان به

شمار آورد.^{۱۴۷}

فرمان پیامبر خدا ﷺ درباره بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع، که شامل کشتن و تبعید بازماندگان بود، اقدامی سیاسی و امنیتی به شمار می‌آمد، که امنیت جامعه اسلامی در مدینه آن را درخواست می‌نمود و هیچ‌گاه ریشه در تعصبات مذهبی یا خونی نداشت. پیامبر خدا ﷺ پیش از آن، آزادی دین یهودیان را تضمین کرده بود^{۱۴۸} و با آنان مانند کسانی برخورد کرد که از طریق پیوندها و زناشویی خویشاوند شده بودند.^{۱۴۹} این فرمان شامل عناصر باقی مانده از یهودیان مدینه، که برخی از آنان اسلام را پذیرا شده بودند و یا همچنان بر دین خود باقی بودند، نگردید.

برای کامل شدن سخن درباره یهود، به‌عنوان عناصر غیرمسلمان در جامعه مدینه، شایسته است به بررسی این گروه از افراد و تأثیر جریان اسلام در آن‌ها بپردازیم و چگونگی تأثیرپذیری در آن جامعه را مورد بررسی قرار دهیم.

یهودیان در جامعه مدینه، عناصری برتر از دیگر افراد غیرمسلمان، به شمار می‌آمدند. پیامبر خدا ﷺ از آغاز هجرت به مدینه، سعی داشت یهودیان را بر پذیرش اسلام جذب کند و در این راستا از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد؛ زیرا آنان خود گروهی بودند که بعثت حضرتش را به اوس و خزرج پیش از مبعوث شدن پیامبر ﷺ نوید می‌دادند. از این رو، پیامبر ﷺ گروهی از مسلمانان، مانند معاذین جبل و بشر بن براء و داود بن سلمه را به میان آنان گسیل می‌داشت و نامبردگان به

بهترین روش و به هدف جذب آنان به اسلام، به بحث و گفتگو می پرداختند.^{۱۵۰} پذیرش دعوت پیامبر خدا ﷺ از سوی یهودیان، بسیار اندک بود تا آنجا که گفته شده، از بنی نضیر، غیر از سعد بن وهب و سفیان بن عمیر بن وهب، هیچ کس اسلام را نپذیرفت.^{۱۵۱} این وضعیت بر سایر قبایل یهود نیز صدق می کرد؛ زیرا تعداد اندکی از آنان دعوت اسلام را به صورت ایمانی قلبی پذیرا گردیدند.^{۱۵۲}

در این میان، برخی از روحانیون یهود، به علت آشنایی پیشین آنان از نشانه های بعثت و نبوت، سریع تر از دیگران اسلام را پذیرفتند.^{۱۵۳} از میان این روحانیان، عبدالله بن سلام^{۱۵۴} بود که می گفت: صفت و نام و شکل ظاهری او (پیامبر)

و زمانی را که چشم به راه او داشتیم، شناختم.^{۱۵۵} از خانواده عبدالله بن سلام، فرزندانش محمد،^{۱۵۶} یوسف^{۱۵۷} و برادرانش سلمه،^{۱۵۸} ثعلبه^{۱۵۹} و سلام بن اخته^{۱۶۰} اسلام آوردند.

از احبار و روحانیون یهود نیز این افراد به محمد ﷺ ایمان آوردند: یامین بن یامین، میمون بن یامین،^{۱۶۱} زید بن سعنه^{۱۶۲}، یا سعیه^{۱۶۳} که می گفت: هیچ علامتی از نبوت وجود نداشت، مگر آن که در سیمای محمد ﷺ هنگامی که او را نگرستم، آن ها را دیدم^{۱۶۴} و عبدالله بن سالم^{۱۶۵} و تمام بن یهود^{۱۶۶} و مخیریق، که روحانی بنی ثعلبه بن فطیون به شمار می رفت.^{۱۶۷}

در میان یهودیان، بنی قریظه از بالاترین نسبت در پذیرش دین اسلام برخوردار بود؛



باز ساکنان مدینه، اندکی پیش و پس از اسلام

زیرا (پس از به قتل رسیدن مردان پیکارگر آنان) زنان و فرزندان آن‌ها در حکم اسیران مسلمانان به شمار می‌آمدند.^{۱۶۸} اغلب این یهودیان مسلمان شده را نوجوانانی تشکیل می‌دادند که شامل عفو پیامبر ﷺ گردیده و به قتل نرسیده بودند.^{۱۶۹}

ابن حجر نام بیش از دوازده نفر قرظی مسلمان را آورده که هریک از آنان یا از صحابه بوده و یا روایتی را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.^{۱۷۰}

در دوران پیامبر خدا ﷺ، مدینه همچنان دارای تعدادی نه چندان کم از یهود بود، که بر دین خود باقی مانده بودند، همچون عبدالله بن صائد که پدرش از یهودیان به شمار می‌آمد لیکن خود نمی‌دانست که وابسته به کدام قبیله بوده است. نامبرده در دوران پیامبر خدا ﷺ به همراه خانواده اش در مدینه زندگی کرد.^{۱۷۱} روزی پیامبر ﷺ از کنار او عبور نمودند، در حالی که با کودکان مشغول بازی بود. نامبرده به مرحله بلوغ قدم نگذاشته بود و در دروان کودکی به سر می‌برد.^{۱۷۲} به باقی مانده افراد یهود در مدینه، آزادی در دین و انجام مراسم ویژه مذهبی داده شد. همچنین، برخی از این یهودیان به علت آگاهی و آشنایی به برخی از راه‌های پیرامون مدینه، به‌عنوان راهنما از سوی پیامبر ﷺ به کار گرفته شدند. این در حالی بود که هیچ‌یک از آنان را مجبور به ترک مدینه نساختند.^{۱۷۳} در تاریخ آمده است که برخی از این افراد، در دوران خلافت ابوبکر اسلام

را برگزیدند.^{۱۷۴}

در میان جوانان یهود، افرادی بودند که به پیامبر خدا ﷺ خدمت می‌کردند و پیامبر ﷺ نیز به هنگام بیماری آنان، از ایشان عیادت به عمل می‌آورد.^{۱۷۵} در مدینه یهودیان را با دیده هم‌پیمان می‌نگریستند که از عدل و انصاف در جامعه برخوردار بودند.^{۱۷۶} و در اجتماع مدینه از زندگی مالی و اقتصادی نیکویی برخوردار بودند.^{۱۷۷}

به نظر می‌رسد که تبعید بنی قینقاع و بنی نضیر و کشتن مردان بنی قریظه تأثیر فراوانی بر تعداد یهودیان مدینه نگذاشت؛ زیرا آنان بیست و چند قبیله بودند که در مدینه زندگی می‌کردند.^{۱۷۸} همچنانکه فعالیت آنان را نسبت به بازیابی جایگاه نفوذ و قدرتشان در مدینه، تضعیف نگردانید. پیوند و دوستی میان اوس و خزرج موجب نگرانی و اواهمه بازماندگان یهود مدینه شده بود. آنان توطئه‌ها و تفرقه افکنی‌های خود را در میان اوس و خزرج آغاز کردند؛ از آن جمله، داستان شاس بن قیس است. او مردی یهودی بود. روزی از کنار جمعی از اوس و خزرج که در حال گفتگو با یکدیگر بودند، گذشت. دوستی میان اوس و خزرج، پس از آن همه دشمنی‌ها موجب خشم و غضب وی گردید. پس، از جوانی یهودی که همراه او بود، خواست میان آنان رفته و جنگ بعثت را به یادشان آورد.^{۱۷۹} چیزی نمانده بود که این توطئه فتنه‌ای را به‌وجود آورد، لیکن با آگاهی پیامبر خدا ﷺ از آن، و دخالت در آن، فتنه

یهودیان و مسیحیان واجب بود و مسلمانان از پرداخت آن معاف بودند.^{۱۸۱} این مطلب ما را بر این هدایت می‌کند که دربارهٔ دیگر گروه‌های دینی غیر از یهودی در مدینه، به صورت فشرده به سخن پردازیم.

خاموش گردید.^{۱۸۰}
وجود این تعداد از یهودیان و دیگر هم‌پیمانان در مدینه، پیامبر خدا ﷺ را بر آن داشت که عُشریه (مالیات یک دهم) را توضیح داده و مقرر نمایند که این مقدار مالیات تنها بر



نبار ساکنان مدینه، اندکی پیش و پس از اسلام

بی نوشت:

۱. جواد: المفصل، ج ۶، ص ۵۱۱
۲. جواد: المفصل، ج ۶، ص ۵۱۳
- تیماء؛ شهری است پیرامون شام، میان شام و وادی القری بر سر راه حاجیان شام و دمشق. امروزه این منطقه در بخش شمال غربی کشور عربستان سعودی در شمال شهر اعلاء قرار دارد که دارای زمینی حاصلخیز و پوشیده از کشتزار است. (کحاله عمر: جغرافیه شبه جزیره العرب، ص ۱۲۹) تیماء یکی از شهرهای کهن به شمار می آید که دارای نقش گسترده ای در تاریخ سیاسی و اقتصادی جزیره العرب داشته است. این ویژگی به علت قرار گرفتن این شهر بر راه تجارتی میان شمال و جنوب بوده است. (الضاری، دکتر عبدالرحمان طیب: لمحات عن بعض المدن القديمة في شمال غربی الجزيرة العربية، مقاله ای که در مجله الداره، شماره ۱، سال اول، ۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م، ریاض، ص ۸۲ به چاپ رسید). برخی از سنگ نیشته هایی که اخیراً در سال ۱۹۵۶م. در حران به دست آمد، اشاره به آن دارد که نبونید در تیماء شهری زیبا بنا نمود که در آن کاخی شبیه به کاخ بابل قرار داشت. (انصاری، د. عبدالرحمن: همان مصدر و همان مکان). نبونید یا نابونید، یکی از پادشاهان بابل به شمار می رفته است. او در سال ۵۵۵ ق.م پس از سه نفر از خانواده نبوخذ نصر (پادشاه مشهور بابل) که مدت هفت سال فرمانروایی را در دست داشته و ظلمها و سختیها بر مردم وارد ساختند، به فرمانروایی رسید. او در سر کشورگشایی را می پروراند و در این راستا شمال سوریه را تسخیر کرده و تا حماه رسید. سپس تا جنوب غزه پیش رفت و از آن پس متوجه سرزمین تیماء گردید. (صالح، د. عبدالعزیز: الشرق الاذی القديم، ج ۱، صص ۵۶۰ و ۵۶۱).
۳. Relation In Pre-Islamic Times by Josef Horovoty p170
جواد علی نیز آن را در کتاب المفصل خود در، ج ۶، ص ۵۱۳ نقل کرده است.
ججر: (به کسر خاء و سکون جیم): نام سرزمین ثمود وادی القری میان شام و مدینه. (یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، صص ۲۲۰ و ۲۲۱).
۴. جواد: همان مصدر، ج ۶، ص ۵۱۳
۵. جواد، همان مصدر، ج ۶، ص ۵۱۸؛ شریف: مکه والمدینه، ص ۳۰۷
۶. لاندو، الاسلام والعرب، (ترجمه به عربی منیر بعلبکی، بیروت ۱۹۶۲ م، ص ۱۶؛ جواد، همان مصدر، ج ۶ ص ۵۱۴ و نیز نظر شد به یاورقی شماره ۱، همان مکان).
۷. شنوده، اليهود، صص ۲۹ - ۲۶؛ جواد، همان مصدر، ج ۶، ص ۵۱۱
۸. شنوده، اليهود، ص ۳۴
۹. شنوده، همان مصدر.
۱۰. همان مصدر.
۱۱. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۹
۱۲. Landav. R: Islam and th Arab p.۱۳ (london ۱۹۵۸)
و نیز نظر کنید به ترجمه عربی منیر بعلبکی (بیروت ۱۹۶۲م)، ص ۱۷
۱۳. جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۳
۱۴. سهیلی، الروض الأنف، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
۱۵. سهیلی، همان مصدر، ج ۲، صص ۲۵۰ و ۲۵۱
۱۶. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۵۷
۱۷. Donyy, R. Die Isrealiten zu mekka, s.
جواد علی آن را در کتاب خود المفصل: ج ۶، صص ۵۱۷ و ۵۱۸ نقل کرده است.
نبوخذ نصر یا بخت النصر: پادشاه بابل لشکری به سوی فلسطین گسیل داشت و پادشاه یهودی آن را به قتل رسانیده و قوم او را در سال ۵۹۷ ق.م. آواره ساخت (صالح، د. عبدالعزیز، الشرق الاذی القديم، ج ۱، قاهره، ۱۹۷۷م، ص ۲۷۷).
۱۸. ابن اسحاق، السیره، ج ۱، ص ۳۵۹؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۴ (به یاورقی شماره ۱ همان صفحه مراجعه نمایید) رستم، الروم، ص ۲۴
۱۹. ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۱
۲۰. بلخی، البده والتاریخ، ج ۴، ص ۳۱
۲۱. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، صص ۱۶۲ و ۱۶۳

۲۲. طبری، جامع البیان، ج ۲، صص ۱۳ و ۱۴
۲۳. طبری، همان مصدر.
۲۴. ابن اسحاق، السیره، ج ۱، ص ۲۵۹؛ سمهودی: وفاء الوفا، ج ۱، صص ۲۷۹ و ۲۸۰
۲۵. ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۲
۲۶. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۵۹
۲۷. سهیلی، الروض الأنف، ج ۲، ص ۲۸۹
۲۸. جواد، المفصل، ج ۶، صص ۵۳۹ و ۵۴۰
۲۹. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۲ و پس از آن؛ یعقوبی: تاریخ، ج ۱، ص ۲۵۹؛ جواد: همان مصدر، ج ۶، ص ۵۳۷ و دنباله آن.
۳۰. یعقوبی، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۵۷
۳۱. یعقوبی: تاریخ، ج ۲، صص ۴۹ و ۵۲. و جذام: همان عمرو بو عدیب بن حارث بن مرة بن ادد بن زید بن یثجب بن عرب بن زید بن کهلان بن سبا است. (ابن حزم، الجمهره، صص ۴۱۹ و ۴۲۰). بنظر می‌رسد بنی جذام در دوران امویان به شمال هجرت کرده و از نسب اصلی خود دور شدند. در این باره اشاره گردیده است که روح بن زبایع که خود از بنی اقصی بن حرام بن جذام به شمار می‌آمد، تصمیم داشت که نسب جذام را به مضر برگرداند و می‌گوید: جذام بن اسده برادر کنانه و اسد هر دو فرزندان خزیمه بن معرکه بن الیاس بن مضر بوده‌اند. (ابن حزم: همان مصدر، صص ۴۲۰ - ۴۲۱).
۳۲. یعقوبی: همان مصدر، ج ۲، ص ۵۲؛ ضیف (د. شوقی)، العصر الجاهلی، ص ۲۳۹
۳۳. ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، صص ۹۵ - ۹۱، (چاپ قاهره، ۱۳۵۵ هـ).
۳۴. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۱
۳۵. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، صص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ شریف: مکه والمدینه، صص ۲۹۶ و ۲۹۷
۳۶. کستر، الحیره ومکه، ص ۱۱؛ شریف: مکه والمدینه، صص ۳۰۶ و ۳۲۰
۳۷. شریف، همان مصدر، ص ۳۲۰
۳۸. بارتولد (واسیلی ولادیمیر). تاریخ الحضارة الاسلامیه (ترجمه به عربی از سوی حمزه طاهر، ط ۳ قاهره، ۱۹۵۸م). ص ۳۳.
- برکلمان (کارل)، تاریخ الشعوب الاسلامیه، صص ۱۱۹ - ۹۳
۳۹. ولفسون؛ تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ص ۱۷
۴۰. سمهودی: وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۲. اما درباره نسب شعیب (او پیامبر در قومی بود که به آن «حضورا» می‌گفتند. این قوم از بنی ارفخشذ بن یقطن ابن عابرن بن صالح بن الفخشد و جرهم و حضرموت و سلف آنان از عموزادگان آن‌ها به شمار می‌آمدند) سرزمین حضورا در «رس» قرار داشت که همه جزو کفار و بت پرستان بودند. پیامبری از میان آنان برگزیده شد که نام او شعیب بن ذی مهران بود. آنان نیز همانند امت‌های دیگر، پیامبر خویش را گشتند. (ابن خلدون: تاریخ، چاپ قاهره، ۱۳۵۵ هـ، ج ۱، ص ۴۶). اشاره شده است که سرزمین جرهم در یمن بوده و به زبان عبری سخن می‌گفته‌اند. متنی را که ابن خلدون آورده است نشان از آن دارد که حضورا را عموزادگان حضرموت و جرهم به شمار آورده است. بدین معنی که «حضورا» قبیله‌ای همانند قبیله جذام در جنوب بوده و ویژگی‌های آن را داشته است و نیز گفته شده است که سرزمین حضورا که همان رس است از آن حضرموت بوده است. (جواد، المفصل، ج ۱، ص ۳۴۷). گفتارهایی که در این زمینه در دست ما می‌باشند، نگرشی گسترده تر بر جذام و حضورا بیش از ارتباط مکانی آنان به ما نمی‌دهد. افزون بر این همچنانکه پیش از این گذشت تنها ادعای بنی قریظه که آنان از نسل شعیب و از بنی جذام هستند را در دسترس خویش داریم. (ابن حزم: الجمهره، ص ۳۳۴؛ سمهودی: همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۲) همچنین در «جمهره» اشاره غیرمستقیمی را بر خویشاوندی جذام و حضورا، به طوری که نسب آنان در سبا جمع می‌گردد، ملاحظه می‌نماییم. جذام همان بنی عدی بن حارث بن مرة بن اردین زیدین یثجب ابن عرب بن زیدبن کهلان بن سبا می‌باشند. (ابن حزم: همان مصدر، صص ۴۲۱ - ۴۱۸). اما نسب حضورا عبارت است از عدی بن مالک بن زیدبن سهل بن عمروبن قیس بن معاویة بن چشم بن عبدشمس بن وائل بن غوث بن قطن بن عرب بن زهیربن غوث بن ایم بن همیسع بن حمیر ابن سبا (ابن حزم: همان مصدر، ص ۴۳۴). از این رو ملاحظه می‌کنیم که جذام و حضورا در سبا به هم می‌رسند و سبا نامش عامر ابن حسنة بن یثجب بن عرب بن یقطن بن قحطان که در قحطان همه یمنی‌ها جمع می‌گردند. (ابن سعد، الطبقات، ج ۳، ص ۴۱۹).
۴۱. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۰

۴۲. ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱ ص ۶۹ و ۷۰
۴۳. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۷۱؛ زمخشری، الاصنام، ص ۳۸
- سکونتگاه جذام، در حوالی ایله بر خلیج عقبه که در سرزمین حجاز به شمار می آمد و در دوران پیامبر خدا ﷺ یکی از دشت‌های آن به وادی شنار معروف بود. (ابن اسحاق: السیره، ج ۴، ص ۱۰۳۰، و نیز ابن حزم: همان مصدر ص ۴۲۱).
۴۴. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۴، ص ۱۰۱۱؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۲۱۳
۴۵. بلاذری، همان مصدر، ج ۱، ص ۷۱؛ ابن حجر: همان مصدر، ج ۳، ص ۲۱۳
۴۶. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۴، ص ۱۰۱۱؛ ابن حجر: همان مصدر، ج ۳، ص ۲۱۳
۴۷. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۴، ص ۱۰۱۱
۴۸. سهیلی، الروض الأثف، ج ۲، ص ۲۸۹
۴۹. همان.
۵۰. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۵۹؛ سمهودی: وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰
۵۱. ابن حجر، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۵۹
۵۲. طبقات، ص ۱۲۳
۵۳. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
۵۴. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۹؛ سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۲۷۹
۵۵. طبری، همان مصدر، ج ۲، ص ۴۸۱؛ مطهری: التعریف، ص ۱۹ - ۲۰
۵۶. ابن خلدون: تاریخ، ج ۱، ص ۳۳۷ (چاپ بولاق، ۱۲۸۴ هـ)؛ جواد: المفضل، ج ۶، ص ۵۳۶
۵۷. ابن حجر: الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۳
۵۸. ابن حجر: الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۳
۵۹. همان.
۶۰. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۶۳
۶۱. سهیلی، الروض الأثف، ج ۲، ص ۲۹۱
۶۲. سهیلی: همان مصدر.
۶۳. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۲۰
۶۴. ولفنتسون، تاریخ اليهود، ص ۱۳
۶۵. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
۶۶. جواد، المفضل، ج ۶، ص ۵۱۷ و ۵۱۸
۶۷. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۱
۶۸. همان، ص ۱۶۰
۶۹. سمهودی، همان مصدر.
۷۰. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۹ و ۵۲
۷۱. ولفنتسون، تاریخ اليهود، ص ۱۳
۷۲. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۰؛ جواد، المفضل، ج ۶، ص ۵۱۸
۷۳. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۶۴. گفته شده است که بنی ناعصه گروهی از یمینان بودند که سکونت گاه آنان در شعب بنی حرام بود تا این که عمر بن خطاب آن‌ها را به مسجد فتح منتقل ساخت، (سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۳).
۷۴. اشاره گردیده است که تعداد آنان شامل هفتصد جنگجو بوده است. (طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۰).
۷۵. طبری، همان مصدر.
۷۶. طبری، همان مصدر، ج ۲، ص ۴۸۸؛ ابن نجار، الدرّه، ص ۵۴
۷۷. ابن اسحاق، السیره، ج ۳، ص ۷۲۱؛ طبری، همان مصدر، ج ۳، ص ۴۸۸؛ ابن نجار، همان مصدر، ص ۵۴
۷۸. واقدی می گوید، جیبی بن اخطب به ابوسفیان بن حرب و قریش در میان راهی که با هم بودند می گفت، قوم من قریظه با شما همراه هستند، آن‌ها گروهی پایدار بوده و تعدادشان هفتصد و پنجاه جنگجو می باشد. (المغازی، ج ۲، ص ۴۵۴، چاپ آکسفورد).
۷۹. رفع الخفاء، ص ۸۹



۸۰. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۷۰
۸۱. ابن اسحاق، السیره، ج ۳، ص ۶۸۳؛ دیاربیکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۰
۸۲. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۴۶۰
- آمدن است که باقی مانده از یهودیان مدینه تا هنگامی که اوس و خزرج بر آن ها فرود آمدند، عبارت بودند از، بنی قریظه و بنی نضیر و بنی صخم و بنی زعورا و بنی ماسکه و بنی قمعه و بنی زیداللات، که از جماعت عبدالله بن سلام به شمار می آمدند، و بنی قینقاع و بنی حجر و بنی ثعلبه و ساکنین زهره و ساکنین زباله و ساکنین یثرب و بنی قصیص و بنی ناعصه و بنی عکوه و بنی مرایه.
- (ابن رسته، الاعلاق النقیسه، ج ۷، ص ۶۲)
۸۳. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۵۰
۸۴. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۱؛ ابن رسته، الاعلاق النقیسه، ج ۷، ص ۶۱
۸۵. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۱
۸۶. مدنی (سید عبید)، أطوم المدینه المنوره، مقاله ای که در مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه ریاض، ۳۲۰، سال سوم، ص ۲۲۰ به چاپ رسید.
۸۷. ابن رسته، همان مصدر، ج ۷، ص ۶۲
۸۸. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۲، ابن قتیبه، المعارف، ص ۸۵
۸۹. همان، ص ۱۶۳. ابن رسته اشاره کرده است که بنی ناعصه گروهی از یهود بودند. (همان مصدر، ج ۷، ص ۶۲)
۹۰. یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۸۴. لازم به تذکر می دانیم که در این جا اشاره نماییم میان وظیفه و کاربرد اطم ها «که همان قلعه ها و خانه های مرتفع بوده» (المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۲۰) در مدینه با برخی از کاخ ها در یمن شباهت فراوانی وجود داشته است، گفته شده است که اطم ها دارای سکوهای بلندی بوده است که بر پیرامون آن مسلط بوده و از روی آن چشم انداز زیبایی به اطراف داشته است. این علاوه بر آن بوده است که بوسیله دیده بانی از روی آن، خود را از حمله دشمن و کمینگاه آنان محافظت و دفاع می کردند (انصاری، عبدالقدوس، آثار المدینه المنوره، ص ۶۴). و نسیه به کاخهای یمنیان اشاره گردیده است که حمیریان به علت ضرورت و اقدامی دفاعی در برابر حمله های بدویان اقدام به ساختن کاخها و قلعه های مستحکم و مرتفع زدند. (حتی، تاریخ العربی، ج ۱، ص ۷۵) همچنانکه آنان نیز از بامها و بلندی های کاخهای خود بعنوان دیدگاه و گردشگاه استفاده کرده به طوری که در بالای برخی از کاخهای یادشده را با سنگ مرم جهت نشستن و گرد هم بودن آیین نموده بودند. (یاقوت، همان مصدر، ج ۴، ص ۲۱۰، حتی، همان مصدر، ج ۱، ص ۷۵). مانند کاخ غمدان در صنعا که از آن ملک شرح یشرح بن کعب بوده است (یاقوت، همان مصدر، ج ۴، ص ۲۱۰). نامبرده در قرن اول پس از یلدد حکومت می راند. (حتی، همان مصدر، ج ۱، ص ۷۴) از سوی دیگر میان بنای اطم ها و برخی از کاخ های یمن شباهتی وجود داشت؛ زیرا هریک از آن ها به شکل مربع بوده و دارای بامی بر آن بود (حتی، همان مصدر، ج ۱، ص ۷۵، مدنی، سید عبید، أطوم المدینه المنوره، مقاله ای که در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه باهنر، م ۳، ص ۳ ص ۲۱۴ به چاپ رسید).
۹۱. ولفنسون، تاریخ اليهود، ص ۱۱۳، ۱۱۷
۹۲. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۶۳
۹۳. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۶۳
۹۴. همان
۹۵. هم اکنون مشربه ام ابراهیم که محل سکونت ماریه قبطیه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مادر تنها فرزند ذکور پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است بعنوان قبرستان شیعه بوده که تا حدود نیم قرن پیش، شیعیان اموات خود را در آن دفن می کردند و امروزه دیواری به پیرامون آن کشیده شده و نه تنها متوفائی را در آن دفن نمی کنند بلکه اجازه زیارت اهل قبور مدفون در آن که گفته می شود محل دفن مادر حضرت رضا که همسر حضرت موسی بن جعفر (علیها السلام) نیز بوده در آن قرار دارد را نیز به کسی نمی دهند.
- همچنین در اینجا مراد از مسجد بنی قریظه ظاهراً مسجد نضیح بوده است که در سال ۱۴۲۲ هـ یعنی دو سال پیش از سوی متعصبان وهابی مسلک به غرض از میان برداشتن آثار شیعه گری و مسجدی که در میانه شیعیان مدینه وجود دارد، تخریب و از میان برده شد. «مترجم»
۹۶. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۴

مشریه ام ابراهیم، محلی در مدینه است که در شمال مسجد بنی قریظه در عالیه نزدیک حره مشرقی در منطقه ای که در ایام مطری به دشت معروف بوده است، واقع گردیده است. مشربیه از آن اشراف بنی قاسم بن ادریس بن جعفر برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد. (مطری، التعریف، ص ۵۲).

۹۷. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۶۴
 پل بطحان، مکانی است که در آن نقطه وادی بطحان گسترده شده که از شمال ماحشونیه که امروزه به مدشونیه مشهور است، آغاز می گردد. پایان این پل میان چاه مراکشیه که درآمد آن از آن خانواده عبدالعال مراکشئی است و میان چاه مشروطیه قرار دارد. در اینجا پل بیاضه وجود دارد که جایگاه خانه های بنی بیاضه به همراه بنی حبین و بنی دینار است. گفته می شود شمال ماحشونیه نخستین مجرای وادی بطحان در اجتماع خود با وادی مدینیب و وادی فهروار است. اما بنی قینقاع که در متن آمده است هنگام پایان پل منظور آغاز بطحان در امتداد غرب ماحشونیه و غرب پل بطحان در آنجا بوده است.

(عباشی، المدینه بین الماضي والحاضر، ج ۱۸ - ۱۹).

۹۸. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، م ۲، ج ۳، ص ۲۱۱

۹۹. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۶۵

۱۰۰. همان، ج ۱، ص ۱۶۵

۱۰۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۵

۱۰۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۲

۱۰۳. همان، ص ۱۷۹

۱۰۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۹

۱۰۵. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۶۷ (چاپ آکسفورد).

۱۰۶. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۷۹

۱۰۷. همان، ص ۱۸۲

۱۰۸. ابن حجر، الاصابه، ج ۲، ص ۲۶۹، ۳۲۰؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲

۱۰۹. سمهودی، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۱۵، ۲۱۶

۱۱۰. همان، ص ۲۱۸

۱۱۱. ابن اثیر، الكامل، ج ۱، ص ۴۱۷ و ۴۱۸

۱۱۲. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۲۹۲

۱۱۳. ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۶۴۹

۱۱۴. همان، ص ۴۷۱

۱۱۵. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۶۴۹

۱۱۶. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱، ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۶۴۹، ۴۷۱

۱۱۷. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۴۸

۱۱۸. نویسنده ناشناخته، فی سیره الرسول، صفحه شماره ۱۲ (کتاب خطی اوقاف بغداد).

۱۱۹. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۵۰

۱۲۰. نویسنده ناشناخته، همان مصدر، ورقه ۱۲

۱۲۱. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۴۸

۱۲۲. همان.

۱۲۳. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۵۰

۱۲۴. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۴۱؛ مالک، الموطأ، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه ۷۳ - ۷۴.

ابن ظهیره، الجامع، ص ۲۱ - ۲۲. نیز اشاره گردیده است که قبله در آغاز ماه هفدهم پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه از شام به سوی کعبه تغییر یافت. (طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۱ - ۳).

۱۲۵. طبری، همان مصدر، ج ۲، ص ۴

۱۲۶. طبری، همان مصدر.

۱۲۷. ابن رخداد پس از گذشت شانزده یا هفده ماه از هجرت روی داد و نشان از بحران روابط مسلمانان و یهودیان دارد. در ضمن باید دانست که تغییر قبله به کعبه، برای اعراب جزیره قابل توجه بود زیرا آنان اعتبار ویژه ای برای کعبه قائل بودند.

البته اسلام اعتبار کعبه را در سوره های مکی و حتی در همین سوره بقره و پیش از آیات فوق مطرح کرده بود. اما اکنون با قیله شدن آن، زمینه جدیدی برای جذب اعراب بوجود می آمد. برخی از مفسران این احتمال را داده اند که به دلیل جذب اعراب و علاقه خاص پیامبر خدا ﷺ به مسلمان کردن آن ها، آن حضرت علاقمند به تغییر قیله بودند. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۲۷). با تغییر قیله فاصله میان مسلمانان و یهودیان بیشتر گردید که موجب خشم و غضب آنان نیز گردید. بعدها یهودیان مسلمان شده ای چون کعب الاحبار می کوشیدند فضیلت بیت المقدس را بیش از کعبه نشان دهند که البته مورد انکار امامان شیعه (علیه السلام) به عنوان حافظان نسبت اصیل اسلام بود (امام باقر (علیه السلام) نقل کعب الاحبار را که کعبه هر صبحگاهان بر بیت المقدس سجده می کند سخن کذب دانستند، کافی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۴. (رسول جعفریان، سیره پیامبر خدا، ج ۱، ص ۴۲۰) «م»

۱۲۸. طبری، همان مصدر، ج ۲، ص ۵ - ۴
۱۲۹. ابن قدامه، الاستبصار، صفحه ۳۱
۱۳۰. همان.
۱۳۱. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۲۵۸؛ شلیبی، تاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۲۵۴، Holt P.M; The Cambridge History of Islam, vol. ۱ p. ۴۴
۱۳۲. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۵۶۰، ۶۸۲، ۶۸۴، ۷۰۰، ۷۱۵، ۷۲۱؛ بلاذری، الانساب، ص ۳۰۸
۱۳۳. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۸۵ - ۳۸۹؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۲، ص ۴۹۲
۱۳۴. طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۲۱۷
۱۳۵. ابن حجر، همان مصدر، ج ۲، ص ۲۲۶ - ۲۲۷
۱۳۶. ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه ۷۹؛ بلاذری، الانساب، ص ۳۰۸ - ۳۰۹
۱۳۷. بلاذری، همان مصدر.
۱۳۸. ابن الحاج، همان مصدر، صفحه ۷۹
۱۳۹. خداوند درباره یهود فرموده است، ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَدَلٍ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ بقره، ۲۷
- یعنی، فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می شکنند؛ پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می کنند؛ این ها زبان کارانند. و نیز نظر کنید (طبری، همان مصدر، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۸۳).
۱۴۰. بلاذری، الانساب، ص ۳۰۸ - ۳۰۹
- أذرعات، منطقه ای در سرزمین شام که نیز بذرعات خوانده شده است. (حمیری، الروض العطار، ص ۱۹، همدانی، صفته جزیره العرب، ص ۳۲۹).
۱۴۱. ابن الحاج، رفع الخفاء، صفحه ۸۰
۱۴۲. بقره، ۶
۱۴۳. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۱۰۸
۱۴۴. ابن الحاج، همان مصدر، صفحه ۸۸
۱۴۵. واقدی، المغازی، ص ۲۹۱ - ۲۹۲ (چاپ اول).
۱۴۶. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۸؛ ابن نجار، الدرّة، ص ۵۴
- ابن حجر، الاصابه، ج ۲، ص ۵۳۸. ابن اسحاق تعداد پیکارگران بنی قریظه را در گفته خود که افزون بر آن شمارش کرده است می گوید: آنان میان هشتصد الی نهصد نفر جنگجو بوده اند. (السیره، ج ۳، ص ۷۲۱).
۱۴۷. ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۰۱؛ ابن نجار، همان مصدر، ص ۵۴
۱۴۸. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۵۰؛ دباریکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۳
۱۴۹. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۱۰ - ۴۱۲، (چاپ اکسفورد). نویسنده ناشناخته، فی سیره الرسول، صفحه ۲
۱۵۰. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۸۹؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۴۷۳
۱۵۱. ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۴۷۳
۱۵۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب (ضمیمه الاصابه، ج ۱)، ص ۶۸

- این حجره، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۲۲، ۲۳۱، ج ۲، ص ۴۰۰
- از گروه یهودیان، تنها افرادی که اسلام آوردند عبارتند از: جبل بن جوال بن صفوان بن بلال بن اُسرَم بن ایاس بن عبید غنم بن جحاش بن محاله بن مازن بن ثعلبه بن سعدبن ذبیان شاعر ذبیانی سپس ثعلبی که یهودی بوده و اسلام آورد. (ابن حجر، ج ۱، ص ۲۲۲)، و جریح اسرائیلی. (ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۳۱) و ثعلبه بن سعید، و اسیدبن سعید و اسدبن عبید، که افرادی از همدل به شمار می آمدند. نامبردگان در شبی که فرمان پیامبر خدا ﷺ بر بنی قریظه صادر گردید، مسلمان شدند. (ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۳، ص ۷۱۹، ابن عبدالبر، همان مصدر، ج ۱، ص ۶۸، ابن اثیر، أسدالغابه، ج ۱، ص ۶۹ - ۷۰)، و نیز زیدبن سعید یکی از روحانیون یهود بود که اسلام را پذیرا گردیدند. اغلب این افراد از دانشمندان و ثروتمندان یهود به شمار می آمدند که اسلام را قلباً پذیرا گردیدند. (نووی، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۰۴).
۱۵۳. ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۶
۱۵۴. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۶۴۹
۱۵۵. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۲۱۱ و ۲۱۲، ۶۴۹
۱۵۶. ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۳۷۹
۱۵۷. همان، ص ۶۷۱
۱۵۸. ابن حجر، همان مصدر، ج ۲، ص ۶۵
۱۵۹. همان، ج ۱، ص ۱۹۹
۱۶۰. همان، ج ۲، ص ۵۹
۱۶۱. همان، ج ۳، ص ۶۷۱، ۶۵۹
۱۶۲. همان، ج ۱، ص ۵۶۶
۱۶۳. نووی، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۰۴
۱۶۴. ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۵۶۶
۱۶۵. همان، ج ۳، ص ۶۷۱
۱۶۶. همان، ج ۱، ص ۱۸۳
۱۶۷. ابن اسحاق، همان مصدر، ج ۲، ص ۳۵۹
۱۶۸. ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۵۱۹، ج ۳، ص ۲۹۷
۱۶۹. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۲۸۷
۱۷۰. ابن افراد عبارتند از: عمارة بن سعد. (ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۸۱)، و ابوثعلبه (ابن حجر، همان مصدر، ج ۴، ص ۳۰)، و کثیربن سائب (ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۲۸۶)، و کعب بن سلیم بن اُسد، و زبیربن عبدالرحمن بن زبیر، و رفاعه، و عطیه فرزندان قرظه، و رافع قرظی، و رفاعه بن سموال، و اسد و اسید فرزندان کعب، و ثعلبه بن ابی مالک (ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۲۰۱، ۵۰۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۸۴، ج ۳، ص ۲۹۷).
۱۷۱. ابن حجر، همان مصدر، ج ۳، ص ۱۳۳ - ۱۳۵
۱۷۲. همان.
۱۷۳. ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۷
۱۷۴. همان.
۱۷۵. همان، ج ۲، ص ۴۳۰
۱۷۶. همان، ج ۱، ص ۳۶۶، ۴۸۳
۱۷۷. همان، ج ۱، ص ۳۶۶، ۴۸۳، ج ۳، ص ۳۹۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۱۸، ۲۵ و ۲۶
۱۷۸. سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۶۵
۱۷۹. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۹۶؛ ابن حجر، همان مصدر، ج ۱، ص ۸۷
۱۸۰. ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۹۷؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۸۷
۱۸۱. ابن حجر، همان مصدر، ج ۴، ص ۱۶